

و آن طایفه در محل موسوم به میان کلاکه معبری شاق و صعب است اشجار فلک بالا به دهره و طبر خاره فرسا قطع کرده بر سر راه افکندند و دوروی آن را از سنگ و خاک و شاخه و خاشاک بیاکنند و به اصطلاح سنگری پرداختند و سدّی سدید ساختند. و رضا قلی خان نیز از برادر اکبر بگسسته به مرتضی قلی خان پیوسته مهیج ماده فساد و سردار محل انسداد گردید. نواب آقا محمد خان، جعفر قلی خان برادر خود را به استمالت مرتضی قلی خان بفرستاد و شرحی در ترک نفاق و قبول وفاق پیام داد، اظهار فتوّت و مروّت و مواحدت و اخوت کرد.

جعفر قلی خان به بارفروش که محل ایالت مرتضی قلی خان بود رفته، چندانکه در این باب مبالغه و الحاح کرد سودمند نیفتاد، لاجرم مراجعت نمود. در زیرآب سواد کوه به حضور شهریار دارا شکوه رسیده ماجرا بر گفت. آن یوسف چاه دیده ملازمت چشیده از کید اخوان شمعون ذات یهودا صفات قرین کوه کوه اندوه گردید؛ و از ملاحظه آن قلوب چون سنگ بس دلتنگ شد، از تنهایی خویش و مرگ جهان سوز شاه یاد کرد که مر یوسف گم گشته را او بن یامین بود و در چنین ایام وجودش سدّی سدید و حصنی حصین.

مع القصه رضا قلی خان پیام داد که:

نظم

سیه مار کو را سر آید به کوپ ز سوراخ غلطان شود سوی چوب
 پشیمانی آنگه ندادرت سود که تیغ زمانه سرت را ربود
 پس از شانزده (۱۶) سال مفارقت اخوان و باز آمدن به مازندران
 شرط مروّت و قانون فتوت نیست که نخستین محاربت و اولین
 مضاربت بین الاخوان اتفاق افتد که غالبیت و مغلوبیت هر دو خود
 ننگ ماست و مایه تقویت اعداست، ولی باش تا شمشیرهای زنگار
 خورده بینی که به خون مخالفان صیقلی شود و زرهای ارزن خفته
 نگری که به رشاشه دمء منافقان صندلی گردد، این کار نه به دل خواه
 ما رفته است؛ ولی نه جای حلم است و بردباری.

عریه

اری الحلم فی بعض المواضع ذلّة و فی بعضها عزّ یسودد فاعله

چون این سخنان در وی اثر نبخشید فرمان به جنگ داد.

ذکر محاربه

نخست نواب آقا محمد خان قاجار با
رضا قلی خان برادر و سردار مرتضی قلی خان و
فرار و هزیمت آن و رفتن مرتضی قلی خان از
بارفروش به استراباد

در روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول که ربیع ایام کشورستانی و بهار سال فرخ فال کامرانی بود، ملتزمین رکاب را به یورش و گرفتن سنگر رخصت داد. سرکردگان، آهنگ سراندازی نمودند و چرخ افکنان بنیاد آتش بازی کردند، لطفعلی بیگ سوادکوهی که با دسته خود کمر به خدمت خان جلالت نشان بسته بود از فراز کوه چون سیلی دریا شکوه به حرکت در آمده از غلظانیدن سنگ و خالی کردن تفنگ زلزله افکن بنیاد دشمن شد، سواران مدانلو و جهان بیگلو پیاده و سواره به مبارزت در آمدند، رضاقلی خان گریزان به بارفروش رفت و اموال و ائقال اهالی سنگر و مطریس نصیب ملتزمین رکاب نصرت انتساب والا شد و از آنجا در کمال جلال به علی آباد نزول و مصطفی قلی خان برادر شرمسار و عذرخواه به حضور والا آمده، مرتضی قلی خان را پای ثبات از جای بدر رفته از بارفروش با ناله و خروش راه استراباد برگرفت.

و شهریار قاجار بساری رفته نواب برادرزاده والاگهر فتح علی خان ملقب به بابا- خان که با والده ماجده در ظل عاطفت عم مکرم مرتضی قلی خان آسوده بود به خدمت حضرت آقا محمد خان رسید و دیده جهان بینش به دیدن نواب جهانبانی روشن گشت، او را چون جان شیرین در بر کشیده بر روی و مویش بوسه همی زد و به یاد برادر شهید اشک در دیده می گردانید. و در آن ایام از ولادت حسین قلی خان ثانی تقریباً قرب سی (۳۰) ماه گذشته بود و والده او را مرتضی قلی خان با عیال خود به استراباد روانه ساخته، علی ای حال نواب آقا محمد خان، مصطفی قلی خان را به استراباد مأمور فرمود. خان احمد خان جهان بیگلو به حکومت شهر

بارفروش و رضا خان قاجار به حراست آمل و لاریجان مأمور آمدند. نواب آقا محمد خان به انتظار فرج لاریبی و لطایف غیبی در مازندران متوقف و اخبار فارس را مترصد بود که بعد از وکیل کار بر چگونه رفته است و مُلک بر که مقرر گردیده است.

بیان حال امرای زند بعد از فوت کریم خان وکیل و تسلط یافتن زکی خان به دست آویز ابوالفتح خان بر خوانین و قتل آن گروه

کریم خان وکیل مغفور را سه فرزند بود^۱: ابوالفتح خان و محمدعلی خان و ابراهیم خان که در سن طفولیت می زیست، ابوالفتح خان در حین بیماری وکیل نظر-علی خان و اولاد او و اولاد شیخ علی خان و ولی خان و طاهر خان و سایر اولاد محمد خان زند را معین و حامی خود قرار داد و محمد علی خان به پناه زکی خان بنی عم وکیل گریخته و در روز قضیه فوت وکیل هر یک دولتخواهان خود را به معاونت خود خواندند. چون حرم وکیل در اندرونی [۵۳] دیگر بود و ارک مردانه، لهذا ولی خان و طاهر خان و سایر اولاد محمد خان داخل ارک شدند و نظر علی خان که اعقل زندیه بود در سرای خود بنشست و زکی خان با هزار نفر به ارک اندر آمد و به سرائی که حرمخانه بود رفته، اهالی حرم و غلامان خاصه و عمه سرکاری نظر به سطوت و مهابت او بدو تمکین کردند.

و چون در سابق میانه او و اولاد و اقربای شیخعلی خان مخاصمه بود، نظر علی خان ارک شیخ علی را که متعلق به وی و در منتهای شهر بود مضبوط کرده با جمعی به ارک وکیل آمده، در ارک بر روی خود بر بسته و با عدم استعداد بی خردانه در آنجا نشست، فی الواقع خود، خود را محصور کرد.

زکی خان به محاصره ارک پرداخت و راه خروج بر وی بست، از درون و بیرون

۱. چنانکه قبل متذکر شد، کریم خان زند هفت فرزند داشت، چهار پسر (ابوالفتح خان، محمدعلی خان، محمد رحیم خان و ابراهیم خان) و سه دختر (پری جهان خانم، خانم کوچک و بی بی کوچک). ر.ک زیرنویس ص ۷۲۱۳-۷۲۱۴.

بنیاد جنگ و انداختن تفنگ کردند. چون آذوقه در ارک به جز قدری شکر خام و دو سه غزال خوش خرام نبود، محصورین بخوردند و به اتمام رسید، بالاخره به توسط والده محمد رحیم خان خلف وکیل که قبل از پدر در هجده (۱۸) سالگی وفات یافته بود^۱ از ارک بیرون آمده که با زکی خان قرار موافقت در امر حکومت ابوالفتح خان دهند. زکی خان فرصت غنیمت شمرده جمعی را به قتل آنان مأمور کرده در خانه منسوب به محمد رحیم خان نزاع در گرفتند مجملاً نظر علی خان و سایر خاندادهای نادان را بالمره به قتل آوردند. بعد از این سانحه که سه روز بعد از فوت وکیل بی عدیل بود نعلش او را تغسیل و تکفین کرده به باغ کلاه فرنگی آورده به خاک سپردند نام سلطنت به شرکت محمد علی خان برادرش بر ابوالفتح خان بر نهاد و هر دو دست آویز بودند.

صادق خان برادر وکیل از بصره مراجعت کرد بر زکی خان اطمینان نداشته در خارج شیراز بماند و همراهانش متفرق شده خود نیز به جانب کرمان رفت؛ و محمد حسین خان سیستانی بدو پیوست. به واسطه فساد پسران فتح علی خان افشار در اصفهان و کشته شدن به دست بسطام خان کارخانه به صوابدید ابوالفتح خان و اکراه خاطر زکی خان، علی مراد خان همشیرزاده وکیل به حکومت اصفهان رفته بعد از اطمینان از سپاهیان و ایمان مغلظه علی مراد خان راه عصیان پیش گرفته و لیکن مکتون خاطر را مخفی می داشت و به نظم ری و قزوین و مازندران نیز مأمور شد.

و در این اوقات دیگر باره ذوالفقار خان افشار خمسه‌ای که در دولت وکیل دو بار سرکشی نموده معفو شده بود از علو همّت به خدمت زندیه سر فرود نیاورده اظهار داعیه کرده از خمسه به قزوین آمده تصرف نمود. علی مراد خان زند با وی مقابله کرده، ذوالفقار خان به هزیمت شد و علی مراد خان مظفر و منصور به طهران بازگشت.

چون در لاریجان دو محمد قلی خان نام بودند یکی را سیاه و دیگری را سفید لقب بود و از آنجا که با مرتضی قلی خان قاجار برادر حضرت نواب آقا محمد خان موافقتی داشتند پس از فرار او به استرآباد متوحش بودند از بیم شمشیر شهریار

۱. وفات محمد رحیم در ۱۱۹۱ هـ / ۱۷۷۷ م. بوده است.

قاجار آقا محمد خان ملتجی به علی مراد خان زند شدند و تعهد فتح مازندران و مدافعه با خاقان قاجار کردند، محمود خان افغان را سردار کرده از ری به تنگه عباس آباد رسیدند.

ذکر سرداری محمود خان افغان و هزیمت ایشان از مقابله جعفر قلی خان قاجار

شهریار قاجار برادر خود جعفر قلی خان را سردار و با لطف علی بیگ سرکرده سوادکوهیان به رزم محمود خان افغان و محمد قلی خانین سپاه و سفید لاریجانی مأمور فرمود. بعد از مقابله و مقاتله جمعی کثیر از زندیه و افغانیه و لاریجانیه مقتول شدند و هزیمت در سپاه علی مراد خان در افتاد.

لمؤلفه

ز بس کشته شد بر فلک شد بلند
ز قاجار افغان افغان و زند
سپهدار قاجار چون شرز شیر
همی تاخت بر زند و افغان دلیر
سر تیغ او ابر خونبار بود
زمین سر به سر باغ گلنار بود
چون فراریان سپاه زند و افغان در ری به علی مراد خان رسیدند، توقف خود را صلاح ندانسته غفور خان را در طهران ایالت داده به جانب اصفهان عزیمت بلکه هزیمت جست. و حضرت آقا محمد خان قاجار از مازندران به تسخیر طهران عزم جزم کرد، مرتضی قلی خان و رضاقلی خان برادران حسد پیشه مخالفت اندیشه وی دگر ره قانون خارج آهنگی ساز کردند و با خوانین دولوی خوار و ورامین مانند ویسه و ورامین اظهار معاشقت و مرافقت آغاز نمودند.

شهریار قاجار دیگر بار جعفر قلی خان سپهدار و برادر صداقت شعار خود را به منقلای لشکر ظفر اثر مأمور و بنه و آغروق را به کهنتر برادر مهدی قلی خان سپرده به رزم اخوان بی اخوت و اخلاهی بی مروت تصمیم رای کرد، بدین بیت تمیم حجت نمود:

نظم

به دشمن نمانم من از تخت بهر کمان من ابراست و بارانش زهر

یکی داستان زد برین بر پلنگ چو با شیر جنگ آورش خواست جنگ به نام ار بریزی مرا گفت خون به از زندگانی به ننگ اندرون خوانین دولو، رضا خان و میرزا محمد خان و دیگران از قهر قهرمان سلسله علیه قاجاریه آگاه شدند و به عذرخواهی و پوزش پرداختند، با اینکه رضا قلی خان در سعدآباد و رامین در خانه خوانین دولو بود و یکهزار (۱۰۰۰) سوار داشت، جناب شهریار او را قابل مخادعتی و مخاصمتی نینگاشته با رکابداری پیش پا افتاده به خانه محمد خان ولد رفیع خان مغفور رفته برادران حسن خان دولو، میرزا محمد خان و مصطفی خان و محمد خان و دیگران را ملاقات و با ایشان معاهده را به ایمان مؤکد ساخته کلفت به الفت مبدل شده، دو طایفه مواحده یافتند و به سلطنت آن جناب تمکین و تصدیق کرده، رضا قلی خان را جواب دادند و روانه کردند.

او [۵۴] مایوس گشته ندامت یافته باز گردیده برفت و دیگر باره برادران پیغام فرستاده در خدمت سرکار برادر اکبر شهریار والا به معاذیر موجه متمسک شدند و اظهار وفاق کردند و براءت ذمه از نفاق نمودند. شهریار پوزش پذیر صاحب تدبیر به مضمون المواساة افضل الاعمال و المداراة اجمل الخصال پرده از روی کار بر نگرفت و به مدارا و مؤاسا بگذرانید.

ذکر عزیمت

ذوالفقار خان افشار خمسه‌ای به تسخیر طهران و

محاربه نواب جعفر قلی خان با وی در قشلاق و

هزیمت ذوالفقار خان به جانب قزوین

چون ذوالفقار خان افشار خمسه‌ای از رفتن علی مراد خان به جانب اصفهان استحضار یافت گمان کرد که او را در تسخیر ری مانعی نیست، با سپاهی مستعد مسلح و مکمل از زنجان و قزوین به عزم طهران به جنبش در آمد، ندانست که شیری از کنام خشمگین باز آمده که سالیان دراز به هوای دشمن شکنی و نخجیرافکنی مجرب و مهذب گشته، آتشی که شیران از آن بهراسند در نظر همتش آب است و چیشی که دلیران از آن بترسند در خدمتش موج سراب. جعفر قلی خان سپهدار آن

خسرو آفاق در قریه قشلاق سپاه ذوالفقار خان را استقبال کرده از وصول به طهران سد راه آمد.

نظم

ز گِردِ سپه روز روشن نماند ز نیزه هوا جز به جوشن نماند
بفرید کوس و بر آمد نبرد به رخسید تیغ و به خوشید مرد
نوان گشت بوم و جهان شد سیاه بلرزید مهر و به خوشید ماه
سر خنجر آتش شد و گرد دود چه آتش کزو جوش برخواست زود
بالاخره ذوالفقار خان صمصام دعوی در نیام انهزام نهفته به قزوین مراجعت کرد و جمعی پریشان از عساکر او گرفتار و روانه دارالبوار شدند و جعفرقلی خان او را تعاقب کرده در هیچ مرحله آسوده نگذاشت.

و در این اوقات فرخنده ساعات که قریه دولاب طهران مضرَب خیم عساکر نصرت توأمان بود، عریضه خوانین سیاه و سفید لاریجانیه به اظهار چاکری و مخالفت و ترک دعاوی خودسری در رسیده، استدعا کردند که نواب مهدی قلی خان برادر کهنتر حضرت خدیو قاجار به دماوند رفته آن گروه ضلالت پڑوه را مطمئن کرده به حضور حضرت اعلیٰ آورد. او نیز به امر برادر مهتر و خداوند بنده پرور بدانجا شتافته.

چون رضا قلی خان بر این امر مطلع شده دیگر باره از کید و حسد انه فی چپدها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ^۱ عهد و پیمان کرده به خوانین لاریجانیه پیوسته و رشته موافقت آنان را گسسته و در زمرة الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطْعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَافِرُونَ^۲ منسلک گردید و نیم شب از اردوی حضرت آقا محمد خان گریخته به لاریجان و دماوند رفته آنان با وی موافقت و مراقبت کرده، او را و مهدی قلی خان را برداشته به لاریجان بردند و تجدید عهد خلاف و تمهید مقدمات مصاف کردند.

۱. سوره لهب، آیه ۵: که طوقی از لیف خرما برگردن دارد.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷: آنان که پس از پیمان بستن با خدا، پیمان شکنی می کنند و پیوندهایی را که خدا دستور برقراریشان را داده قطع می کنند و در زمین به فساد می پردازند، زبناکارانند.

در بیان مخالفت و منازعت
 رضاقلی خان و مرتضی قلی خائن با
 نواب شهریار کامیاب آقا محمد خان قاجار و
 بعضی سوانح آن روزگار

مذکور شد که رضاقلی خان بعد از برادر اکبر از دیگر اخوان بزرگتر بود و با وجود تلون مزاج و عدم ثبات داعیه سروری داشت و پیوسته لوای فساد و عناد برمی افراشت، و مرتضی قلی خان برادر خود را نیز در مخالفت با شهریار قاجار تحریص و ترغیب می کرد. و در این ایام که ساحت طهران مضراب سراق ظفر نشان نواب آقا محمد خان بود، رضاقلی خان، مهدی قلی را از دماوند برداشته با محمد قلی خائین سیاه و سفید لاریجانی به لاریجان رفته در مقام عناد و لجاج بر آمد و مرتضی قلی خان نیز با جماعتی از قاجاریه و تراکمه که با وی پیوستگی داشتند خلافاً للأخ الاکبر به تسخیر هزار جریب رفت. با وقوع این حالات توقف نواب آقا محمد خان در طهران با صورت تدبیر تغییر تمام داشت، لهذا عزم رجوع به مازندران جزم فرمود و نواب جعفر قلی خان را که به مدافعه ذوالفقار خان خمسه‌ای و تعاقب او مأمور بود از نفاق اخوان اطلاع داده از قزوین به اردوی خود خواند. اما مرتضی قلی خان به چهاردانگه هزار جریب رفته مردم آنجا او را تمکین ندادند و از اطاعتش سر باز زدند وی از آنجا رو به دودانگه هزار جریب کرده ایشان متحصن شدند و قاصدی به نزد خان ابدال خان حاکم ساری که از جانب شهریار مأمور بود فرستادند و از او استمداد نمودند. و مشارالیه جماعتی از اکراد برداشته به عزم دودانگه دو اسبه ایلغار کرده به گیو سر رسیده و مرتضی قلی خان قبل از وصول او یکی از سادات هزار جریب را گرو گرفته به فیروزکوه رفته بود و بعد از نزول به فیروزکوه، رضاقلی خان را از لاریجان احضار کرده در مخالفت مشاورت می کردند. مقارن این حال جعفرقلی خان که به حکم نواب شهریار از قزوین بازگشته به مازندران عزیمت داشت در رسید، مرتضی قلی خان سر راه بر وی گرفته از دخول به مازندران منع کرد تا کار از مقاوله به مجادله کشید. در رباط اول فیروزکوه رزمی شدید کردند، و چاکران جعفرقلی خان مغلوب شده به قتل در رسیدند. جعفر قلی

خان با وجود شکستی فاحش جنگ گریزکنان روی به مازندران کرد و از گدوک فیروز کوه سرازیر [۵۵] رفته جنگ را به جنگل و بیشه در انداخته خود را به مازندران رسانید.

و رضاقلی خان و مرتضی قلی خان بعد از ملاقات به واسطه سوء خلق از یکدیگر رنجیده رضا قلی خان به محل خود رجوع کرد و مهدی قلی خان که ناچار با رضاقلی خان در لاریجان بود در مراجعت وی از او تخلف ورزیده با مرتضی قلی خان تألف گزیده به استرآباد شد.

مهدی خان سوادکوهی ولد محمد خان حاکم مازندران که در این ایام به دست مرتضی قلی خان گرفتار بود حیلتی اندیشیده از او فرار کرده به سوادکوه رفته و از آنجا روی نیاز به دربار شهریار بنده نواز آورده، مورد التفات و عنایات گردید. در عین حرمت و عزت در خدمت آن حضرت می زیست و مهدی قلی خان نیز از استرآباد فرار کرده به خدمت شهریار پیوست.

در ذکر

عید سعید نوروز فیروز سلطانی سال

خیریت مآل یک هزار و یکصد و نود و چهار هجری

(۱۱۹۴ هـ / ۱۷۸۰ م)

در آغاز این بهار که فروردین باغ دولت ابد مدت قاجاریه بود و آذر خرمین زندیه (ع)

مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد

روز نوروز بزرگ خاقان ترک و زمین و زمان تهنیت گوی و تقویت جوی بودند به اشاره حضرت شهریار مجلس سور و سرور در سور ساری آراسته شد، خازن ابراز از بر آن بزم ارم نظم از رشته لآکی شهوار نثار همی کردی؛ و مجاهز دفاین ربیعی از جویبار و شاخسار تزیین آن محفل را لعل بدخشانی و یاقوت رمانی هدیه همی آوردی، مرغان خوش الحان نیز لحنهای پهلوی و نواهای خسروی برداشته بودند و به همدستی و هم داستانی مطربان سازنده؛ و چنگیان نوازنده بر اغصان و افنان

اشجار فنون بم و زیر برآرسته گل‌های گلبنان را حسن و ثنان بود، و غنه‌های مرغکان را عجز شمنان هزار دستان بر آهنگ چهار تار هزار دستان زدی و کبک نر در پرده چپ و ماده هزار سخن راست گفتی، بلبل بارید آسا در بزم خسرو نوای طاق‌دیس همی راندی، و صلصل نکیسوار در آن محفل شیرین راه سرو سهی همی زدی، درآج در سبزه‌زار آهنگ سبز در سبزه تازه کردی، و تیهو در کوهسار نغمه ماه بر کوهان را بلند آوازه نال و نار و در پرده بوسلیک ابیات بوسلیک گرگانی خواندندی، و قمری و پوپو در زیرافکن و نوا تشبیهات قمری آملی اعاده کردند، بطن در جوی آب بریخت می‌نواختند و ماغان در مرداب زمزمه زند مغان بساختند، میغ قطره بار بر اوراق شاخسار شادروان مروارید بر پا کرده داشت، کلنگان دستگاه کین سیاوش و حقه کاوس گسترده بودند و قازان صغیر شیشم^۱ و قالوس^۲ برآورده، و در آن حضرت صبیح الجمال عدیم المثالی از اهل طبرستان حضور داشت که به حسن صوت و صورت، داود زمان و یوسف اوان بودی.

لمؤلفه

یکی بت طبرستانی و مهی خزری
 به گرد سرخ گلش بر بنفشه طبری
 نگار نوری رخسار دیلمی طره
 اسیر چهره و بالاش گیلی و خزری
 میانش شوشه سیمی به نازکی و به رنگ
 به گرد شوشه سیمش پرند شوشتری
 دو دسته سنبل مشکین بر آفتاب منیر
 دو رسته ژاله سیمین به لاله برگ طری
 تبر به فرق طبرزد زدی لبش از ناز
 به پهلوئی چو ورا یار نغمه طبری

و از نوادر اتفاقات و صوادر واقعات آنکه در این روز فرزندان محمد امین خان قوبیلو، محمد قلی خان و مهدی قلی خان از شهر بند شیراز در رسیدند و مایه نیروی کار خاقان قاجار گردیدند، شهریار و الاتبار سر و بر چاکران دربار را به خلعت‌های

۱. نام سازی و نام قولی از مصنفات بارید. ۲. نام دستگاهی در موسیقی.

گرانها برآراسته دو سه هزار دست خلعت به ملتزمین رکاب و اعیان مازندران مرحمت شد و از نوروز سال گذشته که در شهر بند شیراز با محمد کریم خان وکیل مصاحب و دمساز بود و گمان رهایی و احتمال جدائی نمی رفت اندیشه نموده، حضرت خداوند حمید را حمد کرد و از طول امل و کیل و بقایای عمر قلیل او در ایام مرض یاد آورده و از نومییدی خویش از حیات و نجات بر اندیشید، به مضمون حقایق مشحون این دو بیت مترنم همی گشت:

نظم

بسا کس که صد ساله را کار پیش همی کرد و روزی نبد زنده بیش
 بسا سالیان بسته در بند و چاه که شد روز دیگر خداوند گناه

الحاصل رضاقلی خان قاجار کهمین برادر حضرت شهریار که پیوسته تخم نفاق در مزرعه خاطر پر و سواس کاشتی و به ناشایسته خود را شایان گاه پنداشتی با سیاه و سفید و اماء و عبید لاریجان در آمیختی و گاه و بی گاه آنان را به خلاف و نفاق و خدعه و شقاق با خدیو آفاق برانگیختی، درین ایام با اکراد مدانلو که به حکم حضرت شهریار قاجار از ساوجبلاغ کوچیده و در اراضی نور و کجور اتراق گزیده بودند، بنای سازش و تملق و مداهنه گذاشته، و پای آمد و شد با ایشان بگشاده، و اهالی نور و کجور را به مواعید موهوم خویش فریفته و بر دولت نامعلوم خود شیفته گردانید، به لاف و گزاف مردمان آن اطراف را به خود رام و آزادگان ساده لوح را به طمع آب و جمع دانه پابسته دام ساخت. اکراد مدانلو و افراد رستمدار بر وعد و وعید آن شقاد جدید با تهمتن عهد بنیاد بغی و بیداد محکم کردند و از شمشیر خونبار فرامرز ثانی جعفرقلی خان استحضاری حاصل نکرده بودند تا به حکم برادر اکبر بلکه گرامی پدر والا گهر آن سپهدار سپه شکن و صف آرای صفدر در نیمه جمادی الثانی [۵۸] از قصبه علی آباد با جیشی انجم تعداد و عزمی البرز بنیاد روی به رستمدار نهاد.

نظم

همی رفت مالان چو سیل دمان خروشان و بر زه نهاده کمان
 و در روز بیست و دوم شهر مذکور به مقصد رسیده، گردان مدانلو چون گردان قوینلو را چون شیران شرز به سنانهای چون ماران کرزه دیدند، از این محاربت

مجانبت اولی شمردند، از رضاقلی خان گسسته به جعفرقلی خان قاجار سپهدار پیوستند و اظهار انابه و عجز و لابه نموده معفو شدند.

ذکر محاربه

نواب جعفرقلی خان سپهسالار بارضاقلی خان قاجار و گرفتاری رضاقلی خان و قاسم خان و اسمعیل خان قوینلو

رضاقلی خان سخیف الرأی نحیف العقل از مقدمه این کار عبرت نگرفته با سپاهی از لاریجانبه و دیگران مانند دریای پر جوش و خروش به یوش آمده، اهالی نور را با خود متفق ساخته و از آنجا عزم کجور جزم و در پنجشنبه بیست و هشتم هنگام نماز ظهر در محل موسوم به خواجک صف قتال و جدال آراسته کرد و در مقدمات جنگ و انداختن تیر و تفنگ به اظهار تحسّم تقدّم نمود، و راکب و راجل را به ترتیب و قانون رزمسازی برآراسته، میسره و میمنه سپاه را مستعد نموده، و در وقود نار حرب تعجیل و در شنلیک ماران مورخوار زهربار تأکید نمود.

سپهدار شهریار قاجار نیز با برادر خود ناچار به مقاتله پرداخت و صفوف را تسویه داد و پیادگان قدرانداز را در پیش روی سواران چون سدی آهنین بازکشید و روی به رضاقلی خان کرده گفت: به همین قدر که در سال از من اکبری در منازعه تو تقدم جستن را خلاف ادب دانستم به خلاف تو که با برادر اکبر جسارت و بی ادبی را به تکرار رسانیدی از این راه خطا باز آی و با مهین برادر که اکنون ما را به جای پدر است به ترک نفاق گوی و بدو بازگرد و توبه کن تا رستگار دو جهان باشی و الا کيفر خواهی برد و مکافات خواهی دید. رضاقلی خان از این نصایح برآشفته وی را دشنام گفته:

لمؤلفه

سپهد زگفتش دل آشفته شد	که گفتار ناگفتنی گفته شد
دو دست از دو سو بر سپه بر فشاند	مه و مهر را خاک بر سر فشاند
بر آمد جرنگیدن تیغها	چو برقی که بدرخشد از میغها

برانگیخت شبرنگ تازی نژاد تکاپوی بر بود از برف و باد
 بدان آتشین صارم آبدار یکی را دو کرد و دو را کرد چار
 دلیران دارالمرز از دو روی در یکدیگر ریختند و به حربه‌های گوناگون رشته
 حیات یکدیگر را گسیختند، از دودِ تفنگ روز شبرنگ شده و از خونِ کشتگان دشت
 لاله‌گون آمده، و افراد اکراد چون گودرز گشواد بس پیران به خون کشیدند و اشرار
 اثراک چون فرشید و لهاک بسیار جوانان را سر بریدند، سوادکوهی و لاریجانی چون
 بود و تار در هم شده بودند، و ساروی و نوری چون نور و ظلمت مختلط گردیده.
 القصه بعد از پرخاش و ستیز و حمله و گریز شکست در عساکر رضا قلی خان در
 افتاده خودداری نتوانست، با اینکه عار فرار بر خود هموار کرده و از پهنه ستیز روی
 به عرصه گریز نهاد، به حکم سپهدار نصرت شعار یلان سپاه و ارادتمندان شاه به وی
 در آویخته گرد او را حلقه کردند و آن صید وحشی را به دام در آوردند. قاسم خان و
 اسمعیل خان قاجار قویلو که در خدمت وی می‌بودند نیز گرفتار گردیده به فرمان
 سپهدار قاجار گروهی با خوانین ثلثه و دیگر گرفتاران منزل به منزل روانه حضور
 حضرت شهریاری شده، در شهر ساری به نظر اشرف رسانیدند.

شهریار قاجار، قاسم خان و اسمعیل خان را بعد از شماتت و ملامت به حکم
 ریاست مستحق سیاست دیده؛ ولی در عوالم ایلّیت از جان ایشان گذشته به تنبیه
 آنان اشارت کرد. فراشان غضب پای ایشان را در شکنجه فلک پیچیده بر فلک بلند
 کرده به شاخه‌های پرخار نار، کف پاهای حنائین خوانین را گلناری کردند، ناخن در
 پنجه آنان نماندند تا به شفاعت اعیان قاجاریه معفو شدند. و رضا قلی خان به
 الحاح در آمده اظهار ندامت کرد و از شرم و بیم گریستن آغاز نهاد و به مدلول لَأَشْفِيعُ
 أَنَجِّحَ مِنَ التَّوْبَةِ خَاسِرٍ وَ خَایِبٍ وَ نَادِمٍ وَ تَایِبٍ گشت، حضرت خدیو مکرمت‌آئین بر
 وی بیخشود و جرمش ببخشید؛ و جعفر قلی خان، نور و کجور را مسخر ساخته با
 اعظام و اعیان آن سامان به دربار شهریار باز گردیده، کدخدایان و ضباط دو بلوک
 مخّلّع مراجعت کردند.

در بیان مأموریت نواب جعفر قلی خان به لاریجان و مغلوب شدن آن طایفه

محمد قلی خانین سیاه و سفید لاریجانیه با آنکه به ولایت نور و کجور هم سامان و در اتصال اراضی و صحاری و التصاق جبال و براری همسایه بودند؛ و از مقهوریت و مغلوبیت آنان مستحضر شدند، همچنان در مراصد سرسختی و معادل بدبختی گسسته مهار و خلیع العذار به سر می بردند و سر بر چنبر متابعت و رقبه بر رقبه مطاوعت نمی نهادند، شهریار قاجار جعفر قلی خان برادر و سپهدار خود را با هزار و پانصد (۱۵۰۰) نفر پیاده و سوار بر سر آن گروه خذلان پژوه مأمور کرد و خان ابدال خان کُرد مدانلو نیز از ملتزمین رکاب سردار جلادت شعار بود.

جعفر قلی خان از راه تویه به چمن دریاوک نمارستاق که به لارستاق لاریجان التصاق و التحاق داشت رفته، در آن چمن نزول فرمود. و خان ابدال با پانصد (۵۰۰) سوار کرد، طایفه خود را از راه نیشل بندپی به امیری که از اعمال لاریجان است [۵۹] گذشته به چمن خو فرود آمد و غافل بود که در فضای کوه محیط آن چمن سقناق لاریجانیان صف شکن است. به ناگاه محمد قلی خان سپید چون ابر سیاه از اطراف آن کوه گردون شکوه به فراز آمد و باران گلوله چون تگرگ بر شاخ و برگ اکراد فرو باریدن گرفت، اگرچه خان ابدال سخت تر از اوتاد در ثبات پای افشرد، ولی سودی نبرد، حمله لاریجانیان کوه مال کوه خصال، بنیاد ابدال را از جای برکنند چنانکه:

ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد

مجملاً اکراد به هزیمت عزیزت کردند و منکوب و مغلوب و مقهور و ماسور متفرق شدند.

چون محمد قلی خان سیاه از کار خان سفید مطلع گردید، به خاطرش افتاد که او نیز روی به جنگ نهد و روی سفیدی حاصل کند، غافل که روی او از هزیمت سیاه تر و حال او تباه تر خواهد گردید. چون چمن دریاوک را نیز مانند چمن خو جبال شامخ احاطه کرده بود، خان سیاه با سپاه از کوه به فراز آمده مانند دیو سفید گرداگرد اردوی آن تهمتن عهد را فرو گرفت؛ و در کمال طیش جیش خود را به مقابله مستقیم

کرد. شاهزاده کُرد را ابدال کُرد تصور کرد و به دیوانگی اظهار تهور نمودند، ندانست که این سپهدار پدر بر پدر وارث شمشیر است و در معرکه نبرد تیغش شم شیراست، از عهد مهد با تیر و کمان بازیچه داشتی و از کنام ضیا غم شادیچه کردی:

بیت

ز تیسری فزون تر نبودى به بالا که تیرش همی خورد خون غضنفر
جعفر قلی خان که دیو سفید را به زور سرپنجه رنجه و شیر سیاه را به نیروی
بازوی در شکنجه می داشت، جزایر چیان نمارستاقی را که در رکاب بودند مأمور کرد
که اجماعاً طرف قفای لاریجانبه را گرفته راه گریز بر آنها مسدود دارند و سواران را
امر کرد که به مدارا و مساهله در برابر اعدای کَر و فَرّی به جای آرند. خان سیاه با
دلیران جلادت پناه از پس خود غافل، دلیرانه پیش آمد و رزم در پیوست؛ و سواران
نیز تعمداً قدری جای خالی کردند و پیادگان را به صحرا آوردند، ندانستند که:

بیت

می شود صیاد مرغان را شکار تا کند ناگاه ایشان را شکار
چون جزایر چیان نمارستاق بر فراز کوه و پشت سر آن گروه رسیدند به یک بار
مهره های آهنین که در دل افعیان آتشین عقده گردیده بود رها کردند، صدای غرنگ
تفنگ در کوه و سنگ پیچیدن گرفت تا اعدا به محافظت پس خود پرداختند از پیش
و پس بر ایشان تاختند:

لمؤلفه

سپهدار ایران در آمد ز جای بر آورد دست و بجنباند پای
به دستش از آن آتش آبگون هم آتش بیفزود و هم جوی خون
به حرق و به غرق آمد از اضطراب گروهی در آتش گروهی در آب
مرکبان آب سیر باد پای به جولان از خاک دریاوک آتش برانگبختند و خود نمایان
نمارستاق خون دلاوران دلارستاق چون آب همی ریختند، سپهدار که از تندی و
گرمی بر زین چون آذر بر زین همی افروخت، دامن دامن و خرمن خرمن خس و
خاشاک وجود عنود را به شعله خشمی و آتش چشمی همی سوخت، سرهای
سرکشان چون نار کفته به خون غرقه گردید و دل دلاوران چون امرود گلگون بهر قدم
توده، توده بود. کوهیان کوه گرد را از فراز کوه به نشیب سرایشیب همی افکندند، از

پیش تبرزین و شمشیر و از پس نیزه و تیر بر عقبشان همی زدند، هفت (۷) تن سران ایشان را تن از بار گران سبک کردند و هفتاد (۷۰) تن بسته سر شکسته را با سران کشتگان به دربار شهریار قاجار فرستادند، مابقی هر یک چون گول به بیغوله و چون دیو به دیولاخ مازندران فرار کردند. نواب سپهبد بعد از شرفیابی حضور برادر والاگهر غیور به عواطف بی‌کران مفتخر شد و در ستایش و نیایش او شهریار قاجار این بیت شعر که به چندین بیت نثر همی ارزد از شاهنامه برو فرو خواند:

بیت

خجسته بر و بوم گرگان که شیر همی پروراند به جای دلیر

حضرت شهریار در بیست و هشتم رمضان از شهر ساری حرکت و به قصد استراباد روانه شد، رضا قلی خان و خان ابدال خان در مازندران به توقف مأمور شدند که هر وقت احضار شوند شرف رکاب بوسی یابند و به حضور اعلی شتابند. موکب نصرت کوکب نخست به الکای چارده که فی‌المثل سپهر چهاردانگه هزار جریب را به منزله ماه چارده و در خوشی آب و هوا مسلم است نزول فرمود و با اهالی آن ولایت که ابا عن جد به سلسله علیّه جلیله خوانین و سلاطین قوینلو ارادت داشته‌اند، الطاف و اعطاف بی‌کران فرمود. چون هزار جریب در این ایام از اعمال استراباد و متعلق به مرتضی قلی خان بود؛ و شایسته چنان بود که به میزبانی و مهربانی مقدم سعادت توأم برادر اکبر اکرم را استقبال و به جانب استراباد دعوت کند، نه خود اقدامی کرد و نه به توسط ملازمان پیامی فرستاد.

نواب شهریار از مرتضی قلی خان رنجیده از رفتن به استراباد فسخ عزیمت و از راه ساور به کراودین اشرف عطف عنان کرده، رضا قلی خان و خان ابدال خان را از راه خیابان احضار و با مرتضی قلی خان مستعد پرخاش و پیکار گشته، دیگر باره به اصلاح گذشت، و رضا قلی خان به استراباد رفته با مرتضی قلی خان از رنجش خاطر مبارک شرحی بیان کرد و مصطفی قلی خان برادر از جانب مرتضی قلی خان به اظهار اعتذار به حضور آمده شواهد معذرت برآراسته، عذر خواسته. نواب شهریار [۶۰] کامیاب اشرف در هیجدهم ذی‌قعدة به ساری شرف نزول ارزانی داشت و از آنجا به بارفروش عطف عنان فرمود، در عمارات شاه عباسی مشهور به بحر ارم برآسود.

رفتن مرتضی قلی خان به گیلان و آمدن رضا قلی خان به مخالفت حضرت آقا محمد خان

چون هدایت‌الله خان گیلانی ولد حاجی جمال فومنی که پدرش سالها خدمتها به خاقان مغفور سلطان محمد حسن خان شهید سعید کرده و همشیره خود را در حباله نکاح آن حضرت درآورده بود، پس از خاقان شهید به دولت زندیه متوسل و بعد از کریم خان نیز اصلاً اظهار مصادقتی و موافقتی با نواب آقا محمد خان به ظهور نرسانیده، در این وقت جعفر قلی خان سپهدار و مصطفی قلی خان قاجار و مهدی خان تنکابنی به تسخیر گیلان و به هدایت‌الله خان مأمور شدند، و علی قلی خان برادر کهنتر به استمالت مرتضی قلی خان به استرآباد رفت؛ و رضا خان قاجار قوانلو که از خوانین راسخ العقیده مردی مدبّر و متهور و نیکو خصال و ارادت سگال بود به محافظت و محارست بلدهٔ آمل روانه گشت.

و چون جماعت سیاه و سفید لاریجانیه به مفاد الخائن خائف به کعبهٔ حضور محرم و طایف نگشته بودند، رضا قلی خان مفسد به اصلاح ایشان رفت و در نسل و بندی کس به اخبار و احضار آن طایفه خایفه فرستاده، بعد از ملاقات و مقالات سودای سروری و ماده مهتری دیگر بار در دماغ رضا قلی خان هیجان و بروز پیدا کرده با لاریجانیه سازش و ایمان و پیمان و نوازش در میان آورده آن قوم را به خود دعوت کرد؛ و آنان نیز از بیم شهریار سیاست شعار گردن نهادند و در این تکلیف عنیف وی را مکانت دادند، و بعد از کنکاج و مشاورت مقرر داشتند که چون اکنون سپهدار به جانب گیلان و علی قلی خان به صوب استرآباد و رضاخان در آمل و نواب اشرف اعلی در شهر بارفروش بی مدد و عدد آسوده خاطر است، اولی آنکه بالاتفاق بر سر آن حضرت تازیم و به مدافعهٔ او پردازیم تا برادران از اطراف و اکناف خبردار شده باشند کار او پرداخته و کار ما ساخته گردیده است. خان ابدال خان گرد مدانلو را نیز با خود موافقتی دادند و به این عزم با جمعی سوار و هزار (۱۰۰۰) نفر لاریجانی و سایر موافقان عزم بارفروش جزم کرده همی آمدند.

در بیان ورود
 رضاقلی خان به مازندران و
 غلبه بر حضرت نواب آقا محمد خان و
 گرفتار شدن وی و بردن او به جانب بندپی و
 سوانح اتفاقیه

بر ارباب بصارت و بصیرت مکشوف باد که مرد نامه نگار را در نگارش نامه فی المثل مانند شاهدان خود کامه قدری براز جامه و طراز خامه و گرمی هنگامه در کار است؛ و ازین رو که مشارب و مآرب به اختلاف است در سوق نگارش و گزارش مراتب مختلفه و بیانات متفاوته لازم است، و گاه گاه در ضمن مرقومات و معلومات در مقامات جدّ و هزل و نصب و عزل، تغییر مقالتی و تبدیل سیاقی باید که خوانندگان و بودگان و آیندگان از مطالعه یک شیوه سخن ملول نگردند، لهذا تلوین در ترقیم حکایات از راه حکمت و تمکین است که کلام به تملیح تلمیح شیرین و تمکین شود، وقتی گفته ام:

بیت

گرچه تلوین نه پسندند گروهی در عشق
 من و این شیوه که تمکین همه در تلوین است

چه اگر قرار کار بر یک نمط باشد با سلیقه های مختلفه موافق نیاید و نگارش تاریخ مایه شنعت و توییح گردد و با قصه سکندر و دارا و افسانه رموز حمزه و کسری فرقی نکند. و در نگارندگی احوال ملوک بیان بعضی دقایق و اظهار برخی حقایق را اگر عوام محمول بر خود پسندی دانند و اما خواص مشمول بر خردمندی خوانند؛ و اگر مرد بینشور در ضمن ایراد حالات سلاطین به تحقیقی اشارتی کند، حمل بر اظهار فضل و فضولی نکردن اولی و بر جهل و جهولی نسبت ندادن انساب است، و سوانح حال سلاطین را چنانکه بوده بی اغماض تبیین کردن مایه مزید ایمان و ثبات ایقان و تصدیق به فاعل حقیقی و مبداء تحقیقی خواهد بود که ظهور جمال و جلال و قدرت و شوکت در سلاطین با استقلال پر قدرت ملک السلوک واقعی دلیل است بقای بقای خدای است و ملک ملک خدای

تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱ موهوم نیست و بر عالم بینشور خود جز این معلوم نه؛ و هر که در تواریخ گذشته گیتی دیده و مجاری حال رفتگان را فهمیده، داند که هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست و سررشته قبض و بسط مهام سلطنت در ید قدرت یک سلطان حقیقی است:

بیت

منزه ذاتش از چند و چه و چون
 تعالی شأنه عما یقولون
 لهذا شطری از شداید و مکاره و نوایب و حوادث که از گاه خُردسالی بر وجود مسعود شهریار ایران عارض و وارد شد می نگارد.

اولاً آن حضرت در صغر سن از خدمت پدر والاگهر حرمان یافت و چنانکه گذشت در خانه سادات مفیدیّه به عسرت به سر برد، چون به مراحل هفت هشت (۷-۸) سالگی رسید به سعایت حسّاد و عداوت علی قلی خان مشهور به عادل شاه المی یافت که قریب به موت بود و از لذّات و شهوات نفسانی و تعیّشات و تمتّعات شهوانی محروم ماند، و پس از خروج پدر والاگهر نایب السلطنه تبریز گشت و بعد از اختلال حال سلطان شهید از تبریز به هزار مشقت به استرآباد رسید و بدین جرم پدر قصد قتل وی [۶۱] کرد و به شفاعت محمدخان خال خجسته حال خود معفو گردید و بعد از شهادت پدر به میان ترکمان گریخت.

و چون ناچار خروج کرد در رزم بن کلاته منهزم شد و سه روز پیاده تشنه و گرسنه در بیشه و جنگل به سر برد، چون به آبادی رسید گرفتار گردید و او را به نزد وکیل بردند، ناچار به خدمت قاتل پدر به سر می برد، روز و شب از غیرت خون جگر می خورد، چه سختیها که در شیراز کشید و چه طعنه ها که از بیگانه و آشنا شنید، چندین بار کارش از طغیان برادر قریب به قتل شد و خداوند وی را حفظ کرد و بعد از رهائی از شیراز به طهران و مازندران رسید، خویش و بیگانه به نظر خواری در او دیدند و برادران از وی بریدند، یک سوی از زندیه در تشویق بود و از سوئی مطرود اخوان خویش، اگر عموم خلق را به تعداد اخوان قوت است تعداد اخوان مایه ضعف وی گشت. سالها با آن بدهمالها در کَرّ و فرّ بود و او را مستقل نمی گذاشتند و

۱. سوره آل عمران، ۲۶: هر که را بخواهی عزّت می دهی و هر که را بخواهی خوار می داری، و او بر همه چیز توانائی دارد.

پیوسته اراده قتل او داشتند.

از جمله در این اوقات رضا قلی خان فرصت یافته با سوار و پیاده بسیار از لاریجان مراجعت و در بارفروش بر سر آن حضرت آمده، چون قریب به عمارت خاص گردید به یک بار هزار نفر تفنگچی را امر به افکندن تفنگ و اظهار مخاصمه و جنگ کرد، و در خدمت آن جناب از اخوان و خدام و احباب کس نمانده بود، جعفر قلی خان به گیلان و علی قلی خان به استرآباد و رضاخان به آمل و خان ابدال با رضا قلی خان پیوسته، نواب شاهزاده باباخان خُردسال و حسین قلی خان شیرخوار، برادرزادگان آن حضرت در خدمتش بودند، چند تن از ملازمان مازندرانی نیز از شکوه رضا قلی خان بگریختند و آن جناب تنها بماند، و از حال برادر بدخصال تفرس سود خیال کرده نه پای گریز و نه دست ستیز داشت، به انتظار وصول خان ابدال که هنوز صورت حالش در مرآت ضمیر منیر به سواد خیانت عکس پذیر نگشته بود تحصّنی اراده کرده و در آن عمارت مامنی و محکمه‌ای شایسته نبود، لابد به خلوت بادگیر بر آمده به حفظ خود و برادرزادگان یتیم صغیر پرداخت تا از ابدال کُرد یا برادران کُرد مددی رسد، غافل که عقیده ابدال نیز تبدیل یافته و با دشمنان ساخته.

علی ایّ حال هر دم تفنگچیان لاریجانی شنلیکی می‌کردند و های و هوئی برمی‌آوردند، گاهی نردبان خواسته و زمانی منجنیق آرسته که به بالا برآیند و گرهی از این کار بسته‌گشایند، به ضرب گلوله تفنگ رعد آهنگ دلبران بالا بلند از بالاگزینی سیر و با خاک پست می‌شدند، چون یک شبانه‌روز بر این منوال برفت و مراد اعداد بر نیامد از امداد اطراف تشویش کردند و مساعی و اجتهاد خود را در این کار بیش بر همه ظاهر گشت که بر آن بالا صعود صعوبتی تمام دارد و به ضرب گلوله مرد سوز نمی‌گذارد و به زیر آمدن آن حضرت نیز امری است محال بر افنای وجودش متفق الزای شدند و به انهدام عمارت عزم کردند، گاهی کلیم وارث در نیل غرق، و زمانی خلیل سانش در نار حرق خواستند، غافل که خداوند حفیظ:

بیت

نگه دارد از تاب آتش خلیل چو تابوت موسی ز غرقاب نیل
بالاخره آن اشرار کار آتش و شرار را اسهل دانستند و فرصت کرده آتش در